

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سیدهاشم سدید

۱۰/۱۲/۱۳

آفتاب را با دو انگشت نمی توان پنهان کرد

هر زمانی که صحبت از آزادی، خوداتکائی و استقلال یا از وابستگی و خودباختگی سیاست مداران کشور در برابر بیگانه ها به میان می آید باند کرزی - سلطنت طلبان سابقه - و همپیمانان ریشدار و عمامه به سر به اصطلاح تنظیم های جهادی تندرو وی - هواخواهان خلافت و امارت اسلامی - انگشت به سوی کارمل و کارملی ها یا در کل به سوی حزب دموکراتیک خلق دراز می کنند و این افراد را به عنوان نمونه هائی از خودباختگی، خیانت، نوکرمنشی و بیگانه پرستی قلمداد و معرفی می کنند.

صاحب این قلم در این مورد نه تنها با باند کرزی و همپیمانان تنظیمی وی، بلکه با همه مردمی که چنین فکر می کنند هم آوا است.

این حقیقت به هیچ انسانی پوشیده نیست که حزب دموکراتیک خلق - اعم از پرچم و خلق - از نخستین روزهای زایش و پیدایش آن، روابط بسیار تنگاتنگ و نوکرمنشانه با روسیه شوروی وقت داشت.

شاید برای خیلی ها این نکته غیرقابل باور باشد، ولی من این گفته را از زبان یکی از برجسته ترین افراد این حزب که در همان اوایل تأسیس حزب دموکراتیک خلق از حزب و سیاست برید شنیدم که یکی دو نفر از اعضای مؤسس حزب قبل از تأسیس و تشکیل حزب در زمینه تأمین هزینه ها، تهیه مواد آموزشی و به خصوص حمایت روس ها از آن حزب در برابر حاکمیت با مأمورین سفارت شوروی وقت صحبت هائی داشتند.

این هم حقیقت است، که این حزب عملاً با نیرو و حمایت شوروی به قدرت رسید و بر اریکه قدرت تکیه زد و از اولین سال حاکمیت حزب دموکراتیک تا آمدن و رفتن نیرو های نظامی شوروی به/ از افغانستان این حزب و دولت مورد حمایت شوروی قرار داشت. حفیظ الله امین را شوروی از بین برد؛ و کارمل را هم شوروی در درون تانک یا هواپیمای نظامی خود به کابل آورد و به کرسی قدرت نشاند. اینها همه واقعیت هائی هستند که همه آن ها را می دانیم. بسیاری از خلقی ها و پرچمی ها هم امروز این واقعیت ها را قبول دارند.

صاحب این قلم در اینجا بر آن نیست که به اثبات یا رد این مطالب بپردازد یا از خلق و پرچم و کارمل و روس و این و آن به دفاع برخیزد. در صدد رد و ابطال و بحث با توده ها یا مردم عوام هم نیستم، زیرا این ها ضمن اینکه

حقیقت را می گویند، هیچ کدام ریگی در کفش ندارند که با آن ها به بحث بپردازیم؛ ولی وقتی بابایی از بابایی نقد می کند و به او می گوید شرم دار یا شرم کن، فکر می کنم که سکوت گناه خواهد بود!

نوشته ای را در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین به قلم آقای قاسم بازخواندم که جناب ایشان از ظاهر خان چند نقل قولی را آورده بودند و بر اساس آن - یا بر اساس کار ها یا حرف های مانند آن - از یک طرف ظاهر خان را مردی ملی و نیکی که مستحق داشتن لقب بابایی ملت و تعریف و تمجید هستند، معرفی نموده بودند و از طرف دیگر کسانی را که ظاهر خان را - به زعم ایشان - درست نشناخته اند مورد ملامت قرار داده دارای وجدان ضعیف خوانده اند. ضمناً از چند نفری که اسم آقای کرزی نیز در آن میان دیده می شود به عنوان دوستان و همکاران سیاسی یا طرفداران ظاهر خان نام برده اند.

من نمی خواهم با یک سیلی چندین روی را افگار کنم، ولی در این میان به گونه نمونه دو شخص را انتخاب می کنیم: یکی آقای عبدالحق و دیگری آقای کرزی را.

در قسمت عبدالحق کافی خواهد بود که به دو موضوع اشاره کنیم: اول، ماجرای ارتباط وی را با ام. آی ۶ سازمان جاسوسی یا ضد جاسوسی انگلستان که ۱۵ - ۲۰ سال قبل یکی از مامورین این سازمان آن را افشاء نمود شاید بسیاری فراموش نموده باشند، ولی کسانی هستند که آن را نه فراموش کرده اند و نه فراموش می کنند. در این کتاب عکس این مجاهد نامدار و قهرمان ملی ما - یار و همسنگر و همراه ظاهر خان - در کنار خانم تاجر در حالی که دست در دست تاجر داشت، دیده می شد.

مثل مشهوری است که می خواهم آن را برای شناخت بهتر ظاهر خان در این جا نقل کنم. می " اگر می خواهی کسی را به درستی بشناسی، ببین که دوستان وی کیانند."

دوم، نمونه زنده، آقای کرزی است!

آیا شاه پرستان به این اعتقاد نیستند که کرزی را امریکائی ها به قدرت رساندند؟ آیا شاه پرستان به این باور نیستند که کرزی و دارودسته اش با آمدن امریکائیها همراه با امریکائی ها به افغانستان آمد. آیا کرزی به دستور امریکائیها با یک تعداد افراد محدود - امریکائی ها بر اساس قول کرزی فکر میکردند که کرزی در منطقه خود طرفدارانی دارد و می تواند طالبان را از آن منطقه بیرون کند - در منطقه ای از ولایت خود نرفت؟ آیا امریکائی ها زمانی که پنجاه طالب کرزی را محاصره نمود، وی را از محاصره طالب با هلیکوپتر نجات ندادند؟ امریکائی ها چه گفته کرزی را نجات دادند؟ آیا امروز کرزی استقلال دارد؟ آیا سفیر و جنرال امریکائی و سفراء و جنرال های سایر کشور های همپیمان امریکا هر روز - مانند دوران کارمل و امین و تره کی و نجیب که سفیر و جنرال های روس در هر نشست و محفل و مجلسی حاضر بودند - در هر نشست و محفل و مجلس حاضر نیستند و ...

رابطه عبدالحق نیز با امریکائی ها تا زمانی که کشته شد، چیزی کم تر از رابطه کرزی با امریکائی ها - از طریق انگلیس - نبود! آیا امریکائی ها قبل از کرزی در نظر نداشتند که عبدالحق را به قدرت برسانند؟ اگر عبدالحق زنده میبود و فعلاً در جای کرزی قرار می داشت، آیا مریونتی شبیه کرزی نمی بود؟

حال سؤال این است که کرزی چه چیزی دراز خودباختگی، بیگانه پرستی، نوکرمنشی و خیانت از کارمل کمتر دارد؟

کرزی سلطنت طلب بود، یعنی شاه را تا آن زمانیکه امریکائی ها او را به ریاست دولت انتخاب نکردند، شاه خطاب می کرد. افتخار بابایی ملت را هم همین نوکر خانه زاد وی به وی دست و پا کرد تا او هم از این نمذ بی کلاه نماند!

باز هم تکرار می‌کنم که انسان را باید از روابط، یا از روی دوستان وی شناخت.

در مورد خود ظاهرخان باید بگویم که مگر ظاهرخان خود در هودج زربافت امریکائی‌ها به افغانستان آورده نشد؟ در این آوردن، و آوردن کرزی با آوردن کارمل به وسیله روس‌ها به افغانستان چه تفاوتی وجود دارد؟

آیا ظاهرخان در مجالسی که در افغانستان بعد از آمدن امریکائی‌ها به افغانستان و زیر سایه ی‌بال‌های جنگنده‌های امریکائی دایر میشد اشتراک نمی‌کرد و در صف اول قرار نمی‌گرفت؟ آیا واقعاً این جرگه‌ها ولویه‌جرگه‌ها به امریکائی‌ها ملی بودند؟ آیا سلطنت طلبان دیروز منکر این واقعیت هستند که شاه بعد از حمله امریکائی‌ها به افغانستان به فکر آن بود که در رأس قدرت در کشور قرار می‌گیرد؟

فرض کنیم که ایشان به این آرزوی شان می‌رسیدند. در آن صورت، آیا او تا دم مرگ همان موقف و حیثیتی را که کرزی فعلاً دارد، نمی‌داشت؟

این اصل را هیچگاه نمی‌توانیم فراموش کنیم که هر انسانی که از جانب امریکائی‌ها به جای کرزی انتصاب و انتخاب میشد؛ نمیتوانست حیثیت بهتری نسبت به کرزی و کارمل داشته باشد.

شاه نیت و آرزوی رسیدن به قدرت را به کمک امریکائی‌ها داشت. همینگونه در زمانی که طالب ظهور کرد، شاه آمادگی اش را برای آمدن به افغانستان برای احراز قدرت ابراز کرده بود؛ طالبی که مانند ده‌ها نیروی افغانی دیگر در خدمت پاکستان بود؛ و هنوز هم در خدمت پاکستان است.

معنی این مطلب این است که ظاهرخان حتی حاضر بود به کمک پاکستان در رأس یک حرکت کاملاً پاکستانی - بیگانه - به افغانستان بیاید و به تخت پادشاهی طالبی تکیه بزند.

ما نباید فراموش کنیم که کرده‌ها و ناکرده‌ها، و گفته‌ها و ناگفته‌ها - همانگونه که بودند و هستند - همه در سینه‌بی‌کینه تاریخ ثبت و ضبط است؛ و هم نباید فراموش کنیم که سخن‌ها - هرگونه که باشند و هرگونه که گفته شوند - خیالات، نیت‌ها و مقاصد پنهان در سینه‌ها را همیشه در خود دارند که از نظر تیزبینان هرگز پنهان نمی‌مانند.

خلاصه کلام این که هر انسانیکه با نیروی بیگانه به کشور بیاید و به قدرت برسد، چه شاه شجاع باشد و شاه شود چه کارمل و کرزی باشند و رئیس جمهور شوند و چه قانونی و خلیلی و فهیم و ... باشد و رئیس مجلس شود یا معاون رئیس جمهور و ... هیچ کدام با هم فرقی ندارند. همه دست‌نشانده بیگانه هستند و باید تابع بیگانه باشند و منافع بیگانه را باید تأمین کنند. این‌ها، همه، از بالا تا پایین، در یک کشتی - کشتی خیانت، نوکرمنشی، خودباختگی و وابستگی و ضدیت با منافع ملی - قرار دارند. این‌ها با آن هائیکه نتوانسته‌اند به چنین مقام‌های برسند، ولی نیت رسیدن به چنین مقام‌ها را به کمک بیگانه در دل دارند یا در سر می‌پروراندند، هیچ تفاوتی ندارند؛ حتی اگر خودشان یا وابستگان شان از ایشان نمونه‌هائی از مقاومت و صداقت و وطن‌دوستی و آزادمنشی و مستقل بودن و ... بسازند و بدهن‌ها بگویند و به حرمت انسان‌های آزاده بتازند.

آفتاب را با دو انگشت نمی‌توان پنهان کرد!!

این مقدمه ضروری را برای آنانی که خود بر بال‌های هواپیماهای ب ۵۲ امریکائی، بعد از آن که امریکا طالب را فراری داد و جاده‌ها را برای این‌ها صاف نمود و امنیت شان را گرفت، به افغانستان آمدند، نگاشتم.